

۴۸ غزل از دیوان  
شمس تبریزی



موسسه فرهنگی پژوهشی  
چاپ و نشر نظر

# شمس تبریزی

ویرایش و ترجمه اشعار به انگلیسی:  
ایچ انور

ترجمه متن به فارسی: فاطمه کاوندی  
بیشگفتار: بیتا چاکوفسکی

تصویرگر: مهکامه شعبانی  
طراح گرافیک: کوروش پارسا نژاد

پیشگفتار ۹

مقدمه ۱۱

غزلیات ۲۳

- ۱۴ ۱- ای عاشقان ای عاشقان امروز مائیم و شما ۲۴
- ۷۴۲- گر زانکه نئی طالب جوینده شوی با ما ۲۶
- ۹۴۳- زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا ۳۰
- ۱۲۸۴- ما را سفری فتاد بی ما ۳۴
- ۱۳۲۵- در میان پرده خون عشق را گلزارها ۳۶
- ۱۶۳۶- بروید ای حریفان بکشید یار ما را ۳۸
- ۱۸۲۷- در میان عاشقان عاقل مباد ۴۰
- ۱۸۹۸- آمد بهار جانها ای شاخ تر به رقص آ ۴۲
- ۲۰۹۹- ای در ما را زده شمع سرابی درآ ۴۴
- ۲۳۸۱۰- هله ای کیا نفسی بیا ۴۸
- ۲۵۰۱۱- هین که منم بر در در برگشا ۵۰
- ۲۳۸۱۲- بادست مرا زان سر اندر سرو در سبلت ۵۴
- ۳۲۹۱۳- بیایید بیایید که گلزار دمیدهست ۵۶
- ۲۳۰۱۴- باردگر آن دلبر عیار مرا یافت ۵۸
- ۲۴۱۱۵- بیا که امروز ما را روز عید است ۶۰
- ۳۹۰۱۶- ساریانا اشتران بین سربه سر قطار مست ۶۲
- ۴۴۱۱۷- بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست ۶۴
- ۵۷۴۱۸- مرا عاشق چنان باید که هر باری که برخیزد ۷۰
- ۵۹۵۱۹- آن را که درون دل عشق و طلبی باشد ۷۲
- ۶۲۲۲۰- جان پیش تو هر ساعت می ریزد و می روید ۷۶
- ۶۴۸۲۱- ای قوم به حج رفته کجایید کجایید ۷۸
- ۶۴۹۲۲- بر چرخ سحرگاه یکی ماه عیان شد ۸۰
- ۶۵۰۲۳- آن سرخ قبایی که چو مه پار بر آمد ۸۴
- ۶۸۳۲۴- ز خاک من اگر گندم برآید ۸۶
- ۶۸۶۲۵- ای مطرب جان چو دف به دست آمد ۸۸
- ۸۷۴۲۶- امروز مرده بین که چه سان زنده می شود ۹۰
- ۹۱۱۲۷- به روز مرگ چو تابوت من روان باشد ۹۲
- ۱۰۹۵۲۸- داد جارویی به دستم آن نگار ۹۶
- ۱۱۸۵۲۹- چنان مستم چنان مستم من امروز ۱۰۰

- ۱۲۵۴ ۴۰- من توام تو منی ای دوست مرو از بر خویش ۱۰۲
- ۱۳۱۱ ۴۱- باز از آن کوه قاف آمد عنقای عشق ۱۰۴
- ۱۳۲۶ ۴۲- عاشقی و آنگهانی نام و ننگ؟ ۱۰۶
- ۱۳۹۰ ۴۳- باز آمدم باز آمدم از پیش آن یار آمدم ۱۰۸
- ۱۳۹۳ ۴۴- مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم ۱۱۰
- ۱۴۳۹ ۴۵- من این ایوان نه تو را نمی دانم نمی دانم ۱۱۶
- ۱۴۴۷ ۴۶- رفتم به طیب جان گفتم که: «ببین دستم ۱۲۲
- ۱۵۰۲ ۴۷- ز زندان خلق را آزاد کردم ۱۲۴
- ۱۵۱۶ ۴۸- چه نزدیک است جان تو به جانم ۱۲۶
- ۱۵۱۷ ۴۹- مرا گویی: «کرای؟» من چه دانم ۱۲۸
- ۱۵۱۹ ۴۰- بیا که امروز بیرون از جهانم ۱۳۰
- ۱۵۳۵ ۴۱- بیا تا قدر همدیگر بدانیم ۱۳۲
- ۱۵۳۶ ۴۲- میان ما در آما عاشقانیم ۱۳۴
- ۱۵۷۷ ۴۳- امروز نیم ملول شادم ۱۳۶
- ۱۵۸۵ ۴۴- ای جهان آب و گل تا من تو را بشناختم ۱۳۸
- ۱۵۸۶ ۴۵- خویش را چون خار دیدم سوی گل بگریختم ۱۴۰
- ۱۷۰۳ ۴۶- من آن شب سیاهم کز ماه خشم کردم ۱۴۲
- ۱۸۱۰ ۴۷- من دزد دیدم کو برد مال و متاع مردمان ۱۴۴
- ۲۶۷۰ ۴۸- خوشی آخر بگو ای یار چونی ۱۴۶
- زندگی نامه مولانا ۱۴۸
- منابع و مآخذ ۱۵۰
- فرهنگ نامه ۱۵۵
- فهرست لاتین ۱۵۷

## Lovers, ● Lovers

Lovers, O lovers, you and I are here, today,  
Cast into a whirlpool. Let us see who will stay afloat.  
If water were to flood the world, with waves high as camels  
The seabird will love that water. Let the shorebirds worry.  
My face is lit with gratitude; I'm one with the waves and the sea,  
like the fish, thriving on rain and storm  
In each head this wind brews a different madness ...  
The passion for the saqi is mine. You can have the rest.  
Yesterday, on the road, the hats of the drunkards were the saqi's catch.  
Today, filling us with wine, he comes for our cloaks.  
O envy of the moon and Jupiter, amongst us, yet hidden like the fairies.  
You're gently drawing me away. To where, won't you say?  
Wherever you go I go with You, O light of my eyes.  
Take me to the wine; take me to annihilation, as You wish.  
Think of the world as Mount Sinai, and think of us as seekers, such as Moses  
Each moment there is a revelation, shattering the mountain.  
One part becomes leaf, the other blossom.  
One part becomes pearl, the others ruby and amber.  
You, who long to see His Countenance, look upon His mountain.  
O mountain, what wine has you drunk? We are drunk with echoes.  
O keeper of the vineyard, why grapple with me?  
True, I stole your grape, but you took my skin.

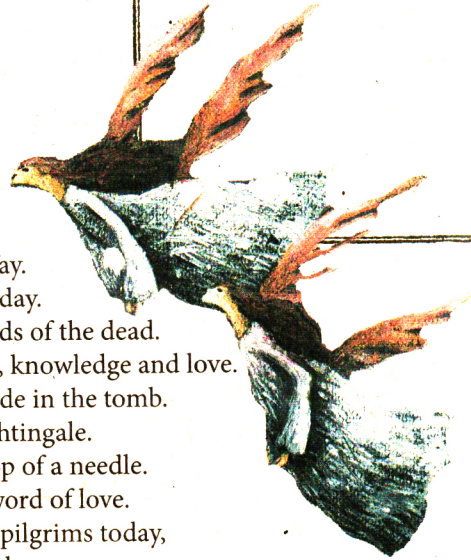
## ای عاشقان ای عاشقان امروز مائیم و شما

ای عاشقان ای عاشقان امروز مائیم و شما  
افتاده در غرقابه‌ای تا خود که داند آشنا  
گر سیل عالم پر شود هر موج چون اشتر شود  
مرغان آبی را چه غم تا غم خورد مرغ هوا  
ما رخ ز شکر افروخته با موج و بحر آموخته  
زان سان که ماهی را بود دریا و طوفان جان‌فزا  
این باد اندر هر سری سودای دیگر می‌پزد  
سودای آن ساقی مرا باقی همه آن شما  
دیروز مستان را به ره پر بود آن ساقی کله  
امروز می در می‌دهد تا بر کند از ما قبا  
ای رشک ماه و مشتری با ما و پنهان چون پری  
خوش خوش کشانم می‌بری آخر نگویی تا کجا؟  
هر جا روی تو با منی ای هر دو چشم و روشنی  
خواهی سوی مستیم کش خواهی ببر سوی فنا  
عالم چو کوه طور دان ما هم‌چو موسی طالبان  
هر دو تجلی می‌رسد بر می‌شکافد کوه را  
یک پاره اخضر می‌شود یک پاره عبهر می‌شود  
یک پاره گوهر می‌شود یک پاره لعل و کهر با  
ای طالب دیدار او بنگر در این کهسار او  
ای که چه باده خورده‌ای؟ ما مست گشتیم از صدا  
ای باغبان ای باغبان در ما چه در پیچیده‌ای؟  
گر برده‌ایم انگور تو، تو برده‌ای انبان ما

## LOOK HOW THE DEAD

LOOK how the dead become alive, today.  
Look how the free become enslaved, today.  
Look at the rotten bones and the shrouds of the dead.  
Look how they become filled with soul, knowledge and love.  
Look at that throat and mouth, torn wide in the tomb.  
Look how they sing like a drunken nightingale.  
That tormented one who ran at the drop of a needle.  
Look how he submits his soul to the sword of love.  
Look at the Ka'ba walking towards the pilgrims today,  
And making a thousand caravans joyful.  
Look at the sour grape that became sweet from joy today.  
Look how the salt-marsh becomes fertile land today.  
Laugh O earth for you gave birth to an Emperor,  
Who will give life to your clods and rocks.  
Sorrow died and weeping fled. Eternal life to you and I.  
Where there was weeping, now there will be laughter.  
Such a garden of roses blossomed, that by the glory of its perfume,  
Your brambles will be hatched away without sickle and axe.  
Let our fragile spirit have eternal life.  
The soul lives, while the body becomes worn out like a cloak.

91



## امروز مرده بین که چه سان زنده می شود

امروز مرده بین که چه سان زنده می شود  
آزاد سرو بین که چه سان بنده می شود  
پوسیده استخوان و کفن های مرده بین  
کز روح و علم و عشق چه آکنده می شود  
آن حلق و آن دهان که دریده ست در لحد  
چون عندلیب مست چه گوینده می شود  
آن جان به شیشه ای که ز سوزن همی گریخت  
جان را به تیغ عشق فروشنده می شود  
امروز کعبه بین که روان شد به سوی حاج  
کز وی هزار قافله فرخنده می شود  
امروز غوره بین که شکر بست از نشاط  
امروز شوره بین که چه روینده می شود  
می خند ای زمین که بزادی خلیفه ای  
کز وی کلوخ و سنگ تو جنبنده می شود  
غم مرد و گریه رفت بقای من و تو باد  
هر جا که گریه ایست کنون خنده می شود  
آن گلشنی شکفت که از فر بوی او  
بی داس و تیشه خار تو برکنده می شود  
پاینده عمر باد روان لطیف ما  
جان را بقاست تن چو قبا زنده می شود

90

۳۶. غزل شماره ۱۷۴

